



شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۴
 وطن امروز | شماره ۴۲۰۴

به عبارت دیگران

شبوه صحیح کتاب خوانی از نگاه استاد شهید مطهری

انسان، کتاب را بار اول به قصد لذت می‌خواند. در این صورت نمی‌تواند درباره مطالب کتاب قضاوت کند. دور دوم می‌کند و هر مطلبی را با توجه به اینکه از چه دسته مطالب است به حافظه می‌سپارد.

استنباط است اگر انسان یک کتاب را مانند یک سرگرمی مطالعه کند و قبل از آنکه مطالب کتاب درست جذب ذهن شده باشد و ذهن فرصت تجزیه و تحلیل پیدا کرده باشد به کتاب دیگر و موضوع دیگر بپردازد؛ امروز کتب تاریخی، فردا روان‌شناسی و پس فردا مثلاً کتب مذهبی مطالعه کند، همه مخلوط می‌شوند و حکم انباری بی‌نظم را پیدا می‌کند.

انسان رشید کتابها و مطالبی را که برای خود لازم می‌داند جمع می‌کند، آنها را مکرراً مطالعه و دسته‌بندی و سپس خلاصه می‌کند. خلاصه را یادداشت و به حافظه خود می‌سپارد؛ بعد به موضوع دیگر می‌پردازد.

مر ترضی مطهری /امدادهای غیبی در زندگی بشر انتشارات صدرا صفحه ۱۰۶

سرزمین‌های چندبهاره...

شه‌رنشینان و روستاییان فقط یک بهار داشتند. ایل چندین بهار داشت. ۲ ماه پیش، بهار گرمسیر را دیده بود. در میان راه از بهارهای خرم دیگری گذشته بود و اکنون به بهار دل‌انگیز سردسیرش رسیده بود. **محمد بهمن‌بیگی / بخاری من ایل من** انتشارات آگاه صص ۱۶۹ و ۱۷۰

بزرگ‌ترین خطر برای آزادی از نگاه جلال بنگاه مطبوعاتی آمریکایی

گذشته از آنچه مربوط به فرهنگ و کتاب مدرسه‌ای است و من دیگر حوصله‌اش را ندارم، بدیختی بزرگ‌تر در اینجاست که این بنگاه محترم افرانکلین، اک کم کم از یک «دستگاه سانسور» هم برای آزادی یک مملکت خطرناک‌تر شده است.

لاید می‌رسید چرا؟ حالا برای‌تان می‌گویم. این بنگاه محترم به صورتی که دیدید، همه ناشران را در چشم به دست خود نگه داشته به صورتی که در هر سال اگر صد کتاب در این مملکت منتشر شود (غیر از انتشارات دانشگاه آته‌ران که به صورت دیگری دارد)، ۵۰ تای آن با کمک فرانکلین است. «بنگاه ترجمه و نشر کتاب» در آن بالا‌بالاها برای این حضرات فرانکلینی هم‌کاری دارند. «مجله سخن با کمک مالی همین بنگاه درمی‌آید، «کتاب‌های ماه» از خود فرانکلین شخصا اداره می‌کند، «راهنمای کتاب» در همین حول‌وحوش‌ها می‌پلکد و دیگر مجلات سسنگین هر کدام که سرشان به تن‌شان بی‌زند، به اعتبار اعلان‌های این بنگاه محترم از چاپ درمی‌آیند و خلاصه وضع جوری شده است که هر کس با کتاب و یا هر خواندنی مرتب غیر روزنامه‌ای سر و کار دارد، ناچار با این بنگاه محترم سر و کار دارد.

من در عین حال که مباشران ایرانی این بنگاه را تحسین می‌کنم که در شرب‌الیهود سیاسی و اجتماعی این مملکت چنین سریع از راه رسیده‌اند و چنین قطعی دست به همه جا انداخته‌اند اما به همه کتاب‌خوان‌ها و کتاب‌نویس‌ها و کتاب‌فروش‌ها به اعلام خطر می‌کنم که از این پس، سر و سر کارتان با یک تراست مطبوعاتی است. دیگر زمانه فعالیت در قلمروهای کوچک و شخصی و خصوصی گذشته است. از این پس اگر می‌خواهید چیزی بنویسید، می‌خواهید کتاب شعری چاپ کنید، اگر خیال تأسیس یک بنگاه نشر کتاب دارید، اگر کتاب‌نویس مدرسه‌ای هستید، اگر کتاب‌فروش دوره‌گردید، اگر می‌خواهید مجله سنگین و وزنی راه بیندازید و برای همه این کارها اگر نمی‌خواهید متضرر شوید و درمی‌یابید، قبل از بنگاه فرانکلین مذاکره کنید!

جالب‌تر از اینها ادایی است که مباشر ایرانی این بنگاه در سرپرستی از کارهای هنری درمی‌آورد. جایزی را که مجله سخن به بهترین نویسنده و مترجم می‌دهد این بنگاه می‌دهد، فلان نویسنده کتابی در شعر چاپ کرده است، او چکی همه را می‌خرد و انبار می‌کند، دیگری نویسنده‌ای است و به سفارش بنگاه، کارش را فلان ناشر چاپ و منتشر می‌کند، و از فلان نقاش که بسیار جوان نیکمی هم هست، اخیراً مجموعه کارهایش را همین بنگاه به قیمت مسافرت رفت و برگشت به ژاپن خریده است و از این قبیل کارهایی که در عهد بوق امرای می‌کردند و بزرگان و حالا صاحبان و دلالان و حتی یادوهای شرکت‌ها می‌کنند. به این طریق، قبل از اینکه دوره صنعت‌های خرده‌پا را دیده باشیم، دچار عواقب «تراست»‌های بزرگ شده‌ایم و آن هم در امر مطبوعات و در امر کتاب و حتی بزرگ‌ترین خطر برای آزادی؛ نزدیک‌ترین راه است برای یک‌دست کردن افکار و عقاید مردم.

«مشاور عالی هر دوی این بنگاه‌ها حضرت ستاتور تقی‌زاده است.

جلال آل احمد/ ۳ مقاله دیگر (چاپ سوم، تهران: انتشارات رواق، ۱۳۵۶) مقاله «لبشوی کتاب‌های درسی» صفحات ۹۹ و ۱۰۰

حضرت امام حسین(ع):

هر کس حق معبودیت خدا را به جا آورد، خداوند پیش از حد انتظار و کفایتش به او عطا می‌کند.

روزنامه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد اخوندی
 مدیرعامل: رضا شکیبایی
 سردبیر: سید عابدین نورالدینی

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر(عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
 روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۷۲۲ تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲ نمابر: ۶۶۴۱۳۱۳۷
 پیمارسان: vatanemrooz.ir پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
 چاپ: موسسه جام‌جم پتر پرا توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰۰

آیت‌الله شهید مر ترضی مطهری با تکیه بر عقل فلسفی و ایمان دینی، چارچوب نظری مواجهه با مسائل ایران معاصر را بنیان نهاد

عقلانیت دینی در خدمت ایران

التقاط‌گرایان و حتی مواجهه‌اش با روشنفکران دینی‌ای که به‌زعم او دچار سطحی‌نگری شده بودند، همه نشانه تلاش او برای صیلت از تفکر مستقل اسلامی و تبیین نظری انقلاب بودند. در نزد مطهری، تفکر اسلامی اگر قرار بود وقاعد جهان معاصر سخنی برای گفتن داشته باشد، باید اولاً به ریشه‌های خود وفادار بماند، ثانیاً با مسائل زمانه درگیر شود و ثالثاً از دل این درگیری، افقی نو برای زندگی عمومی بگشاید. او در متن جامعه‌ای سخن می‌گفت که از یک‌سو از بحران هویت رنج می‌برد و از سوی دیگر با سیاست‌زدگی مفرط رویه‌رو بود. او بر این باور بود که جامعه بدون چارچوب مفهومی نمی‌تواند از بحران عبور کند. این چارچوب مفهومی را نه از غرب می‌خواست و نه از گذشته منجمد، بلکه آن را در نسبت خلایق میان سنت اسلامی و نیازهای تاریخی امروز جست‌وجو می‌کرد. در واقع، اندیشه مطهری تلاش برای ساختن «سوزن‌تکوبیتنه مسلمان ایرانی» بود؛ سوزنه‌ای که هم به ریشه‌های دینی‌اش واقف باشد و هم قادر باشد در میدان مدرنیته به زبان خود سخن بگوید. او این سوزنه را نه بر پایه نفی غرب یا نفی سنت، بلکه با تلفیقی آگاهانه، مسئولانه و نقادانه بنیاد می‌نهاد. مطهری به‌شدت به عقلانیت وفادار بود اما عقلانیت برای او نه به معنای عقل خودبندیداکراتی، بلکه عقلانیتی ریشه‌دار در وجودشناسی اسلامی و در پیوند با شهود، ایمان و تجربه تاریخی مسلمانان بود. او از این عقلانیت برای نقد ایدئولوژی‌های زمانه بهره می‌برد اما هم‌زمان به واسطه همین عقلانیت، از فرقه‌گرایی، قشری‌نگری و خشونت‌گرایی فاصله می‌گرفت. اینجاست که فلسفه‌ورزی مطهری از جنس مسؤولیت است؛ او به روشنی درک کرده بود که متفکر اسلامی تنها با بازبینی مفاهیم قدیم یا با ترجمه مفاهیم جدید کاری از پیش نمی‌برد، بلکه باید بتواند «موقعیت» را بفهمد و برای آن موقعیت، زبان و چارچوب مفهومی بسازد. این دقیقاً همان کاری است که در بنیان‌گذاری جهان‌بینی اسلامی انجام داد: بازتعریف بنیادهای معرفت، انسان، جامعه، تاریخ و سیاست از منظر اسلامی، نه در قالب کلیشه‌های سنتی، بلکه به‌مثابه نظریه‌ای زنده برای جهان امروز.

مطهری را نمی‌توان بدون انقلاب اسلامی فهمید و انقلاب اسلامی را نیز نمی‌توان بدون مطهری درک کرد. نه به این معنا که شهید مطهری تنها تئورسین انقلاب بود، بلکه به این معنا که او انقلاب را به‌مثابه یک امکان فلسفی درک کرده بود. برای او، انقلاب نه فقط ابزار قدرت‌یابی یک جریان، بلکه بازگشت یک ملت به خویشستن و طرحی نو برای انسان ایرانی – اسلامی بود. از این رو، دفاع او از انقلاب، دفاعی شعاری یا سیاسی نبود، بلکه مبتنی بر تحلیلی هستی‌شناختی از بحران مدرنیته و نسبت آن با روح مسلمان ایرانی بود. او می‌دانست که جامعه ایرانی تنها در صورتی از فروپاشی نجات می‌یابد که بتواند به یک «معنای مشترک» بازگردد؛ معنایی که نه‌از‌پالا تحمیل شود و نه صرفاً حاصل سوت‌سازي گذشته باشد، بلکه در میدان درگیری‌های نظری و اجتماعی و در مواجهه با مسائل واقعی زندگی روزمره، خودش را اثبات کند. مطهری در این میدان به جای ترویج شعار به تولید مفهوم پرداخت، مفاهیم او هنوز هم زنده‌اند، چرا که از دل تاریخ برخاسته‌اند، نه از دل تکرار. او باور داشت که دینداری بدون تفکر، محکوم به زوال است و همین تفکر بدون ریشه در تجربه جمعی، محکوم به بی‌ثمری. از همین رو هم در نقد ظاهرگرایی دینی سخت‌گیر بود و هم در نقد روشنفکری سکولار. هر دو را دچار گسست از واقعیت تاریخی جامعه می‌دانست. او بر این نکته پای می‌فشرد که متفکر دینی باید از تجربه زیسته مردم، از دردهای آنها، از نیازهای آنها آگاه باشد اما هم‌زمان نباید خود را تسلیم احساسات یا امواج سیاسی کند. وظیفه متفکر ساختن آگاهی است، نه صرفاً واکنش نشان دادن. و این آگاهی اگر قرار است عمومی شود، باید با زبان امروز،

وجه دیگر عظمت فکری مطهری در آن بود که هیچ‌گاه از پرسش نگرینخت. حتی در برابر بنیادی‌ترین باورها، با شهامت و دقت از نو اندیشید. مساله شر، جبر و اختیار، علم و دین، تاریخ و نبوت، همه در نگاه او مسائلی زنده بودند، نه موضوعاتی از پیش حل شده. این موضع پرسش‌گری، مطهری را نه‌تنها از تجرحر، بلکه از جزمیت ایدئولوژیک نیز دور نگه داشت. در دورانی که بسیاری از روشنفکران مذهبی به دام کلیشه‌های چپ یا راست افتاده بودند، او با وقار و تیزبینی راهی مستقل گشود؛ راهی که نه‌تنها برای انقلاب اسلامی، بلکه برای تفکر دینی در دنیای مدرن، بنیانی تازه پدید آورد. این روحیه بویژه امروز که تفکر دینی دوباره در خطر ابتذال، سطحی‌نگری یا تقلیل به «صرف‌گرایی رسانه‌ای» است، نقش‌آورد اسلام، صرفاً تماشایی نیست، بلکه اهل نسبت‌یابی زیست که مرزهای میان سنت و مدرنیته، عقل و ایمان، فلسفه و سیاست، روشنفکری و تعهد را نه مخدوش کرد و نه مطلق، بلکه آنها را در جالای اصیل و زاینده وارد کرد. این جدال، جوهره تفکر اصیل است. او اهل آشتی صوری نبود، بلکه اهل نسبت‌یابی مفهومی و تاریخی بود. در این نسبت‌یابی، گام لازم بود از سنت فاصله بگیرد تا حقیقت آن را باز یابد و گاه از مدرنیته عبور کند تا از افق آن فراتر رود. از این منظر، مطهری را باید در شمار متفکران اصیل تمدن ساز دانست؛ متفکری که میان بویژه اسلامی و جهان مدرن، پلی برقرار کرد که هنوز هم می‌توان بر آن ایستاد و از آن به آینده نگریست؛ آینده‌ای که اگر قرار است اسلامی، انسانی و ایرانی باشد، بی‌شک به تفکری در امتداد مطهری نیاز دارد. تفکری اصیل، شجاع، عمیق و زمان‌مند.

۲. دریا فکر و یک آیین گفتار

دامن می‌زد. متفکران هویت‌اندیش، با این گذشته‌گرایی مخالفت کردند، زیرا معتقد بودند این روایت، هویت ایرانی را به یک اسطوره غیرواقعی تقلیل می‌دهد و از درک پیچیدگی‌های تاریخی و فرهنگی آن جلوگیری می‌کند. گذشته‌گرایی حکومتی عبقث منفی متعددی به دنبال داشت. نخست، این رویکرد با تحریف تاریخ، مانع از شکل‌گیری یک خودآگاهی تاریخی دقیق و مبتنی بر واقعیت شد. به جای آنکه جامعه با گذشته خود به صورت انتقادی مواجه شود، با روایتی خیالی و آرمانی رویه‌رو بود که فاصله زیادی با حقیقت داشت. دوم، گذشته‌گرایی به‌عاشیره‌اندن خرده‌تبارهای قومی و فرهنگی منجر شد که در روایت رسمی جایی نداشته باشند، مانند اقوام غیرفارسی یا پیروان ادیان غیرزرتشتی. این انحصارگرایی، حس بیگانگی و نارضایتی را در میان بخش‌هایی از جامعه تقویت کرد. سوم، تأکید بیش از حد بر شکوه گذشته، جامعه را از تمرکز بر مسائل حال و آینده بازمی‌داشت و به نوعی انفعال در برابر چالش‌های مدرن منجر می‌شد. این گذشته‌گرایی، به جای آنکه به انسجام ملی کمک کند، به شکاف بین دولت و ملت دامن زد؛ زیرا مردم احساس می‌کردند هویت تحمیلی با تجربه زیسته و واقعیت‌های اجتماعی آنها همخوانی ندارد.

در نهایت، گذشته‌اندیشی و گذشته‌گرایی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ دو رویکرد متفاوت به پرسش هویت بود. هویت‌اندیشی، با وجود محدودیت‌هایش، تلاشی بود برای بازسازی هویتی پویا و چندوجهی که گذشته و حال را به هم پیوند دهد. در مقابل، گذشته‌گرایی پهلوی، با تحریف تاریخ و تحمیل یک روایت تک‌بعدی، نه‌تنها به انسجام ملی کمک نکرد، بلکه به گسست اجتماعی و فرهنگی منجر شد. این دو جریان، نمایانگر تنش میان تلاش برای خودآگاهی ملی و سواستفاده از تاریخ برای اهداف سیاسی بودند. هویت‌اندیشی با همه کاستی‌هایش، راه را برای گفت‌وگوهای عمیق‌تر درباره هویت ایرانی هموار کرد، در حالی که گذشته‌گرایی با ایجاد گفتگونی انتقادی علیه سادساز‌های ایدئولوژیک، به پیچیدگی‌های هویت ایرانی توجه نشان داد و از تقلیل آن به یک روایت تک‌بعدی جلوگیری کرد. با این حال، هویت‌اندیشی با چالش‌هایی نیز مواجه بود، بویژه در برابر «گذشته‌گرایی» حکومتی. حکومت پهلوی، با بهره‌گیری از اصحاب علوم انسانی و مورخان وابسته، روایتی غیرتاریخی و خودنشانده از گذشته ایرانی بویژه دوره پیش‌اسلامی ارائه می‌کرد. این گذشته‌گرایی که به نام ملی‌گرایی ترویج می‌شد، تلاش داشت هویتی یکجانبه و مطلوب رژیم را به جامعه تحمیل کند. در این روایت، تاریخ ایران به شکلی گزینشی بازسازی می‌شد؛ دستورده‌های دوره هخامنشی و ساسانی بیش از حد بزرگ‌نمایی و دوره‌های اسلامی کم‌اهمیت جلوه داده می‌شد و گاهی هزار سال زیست ایرانی در عصر اسلامی مورد هجوم قرار می‌گرفت. این رویکرد نه‌تنها با واقعیت‌های تاریخی همخوانی نداشت، بلکه با نادیده گرفتن تنوع فرهنگی و تاریخی ایران، به گسست اجتماعی

و مطهری اهمیت هویت ایرانی را در چارچوب اسلام پررنگ‌تر کرد. زمینه و زمانه مناقشه فکری ۲ استاد

مناقشه و مواجهه فکری ۲ استاد در دهه ۳۰ قرن گذشته اتفاق افتاده است. در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ خورشیدی، جامعه ایران درگیر پرسش‌های بنیادینی درباره هویت و جهت‌گیری آینده خود بود. دهه ۳۰ پرسش غالب «ما کیستیم؟» بود که نشان‌دهنده فقدان‌های عمیق برای فهم ریشه‌ها و هویت جمعی ایرانیان در مواجهه با تحولات مدرنیته و تأثیرات فرهنگ غربی بود. این دوره، اوج هویت‌اندیشی در ایران محسوب می‌شود، جایی که روشنفکران و متفکران تلاش کردند با بازخوانی تاریخ، فرهنگ و عناصر تمدنی ایران، پاسخی برای این پرسش بیابند. در مقابل، در دهه ۴۰، پرسش «چه باید کرد؟» به محور اصلی مباحث تبدیل شد که نشان از چرخشی به سوی عمل‌گرایی و جست‌وجوی راه‌حل‌های عملی برای مسائل اجتماعی و سیاسی داشت. این ۲ پرسش، هرچند متفاوت اما به هم پیوسته بودند و ریشه در تلاش برای بازسازی هویت ملی در برابر چالش‌های داخلی و خارجی داشتند.

هویت‌اندیشی در دهه ۳۰ بویژه از طریق بازخوانی ورود اسلام به ایران، تلاشی برای پیوند گذشته پیش‌اسلامی و دوران اسلامی ایران بود. متفکران این دوره کوشیدند تا تحلیل تاریخی و فرهنگی، به پرسش هویت ایرانی پاسخ دهند. کتاب ۲ قرن سکوت هم به همین فضا به نگارش در آمد. هویت‌اندیشی به روشنفکران این امکان را داد با بازتعریف عناصری مانند زبان فارسی، اسطوره‌های ملی و ارزش‌های دینی، حس غرور و خودآگاهی ملی را تقویت کنند. دستورده‌های هویت‌اندیشی در این دوره قابل توجه بود. نخست، این جریان فکری به احیای علاقه به تاریخ و فرهنگ ایرانی کمک کرد و زمینه‌ساز مطالعات گسترده‌تر در حوزه تاریخ‌نگاری و ادبیات فارسی شد. دوم، هویت‌اندیشی پاسخی بود به واقعیت نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب در ایران. سوم، این تفکر با ایجاد گفتگونی انتقادی علیه سادساز‌های ایدئولوژیک، به پیچیدگی‌های هویت ایرانی توجه نشان داد و از تقلیل آن به یک روایت تک‌بعدی جلوگیری کرد. با این حال، هویت‌اندیشی با چالش‌هایی نیز مواجه بود، بویژه در برابر «گذشته‌گرایی» حکومتی. حکومت پهلوی، با بهره‌گیری از اصحاب علوم انسانی و مورخان وابسته، روایتی غیرتاریخی و خودنشانده از گذشته ایرانی بویژه دوره پیش‌اسلامی ارائه می‌کرد. این گذشته‌گرایی که به نام ملی‌گرایی ترویج می‌شد، تلاش داشت هویتی یکجانبه و مطلوب رژیم را به جامعه تحمیل کند. در این روایت، تاریخ ایران به شکلی گزینشی بازسازی می‌شد؛ دستورده‌های دوره هخامنشی و ساسانی بیش از حد بزرگ‌نمایی و دوره‌های اسلامی کم‌اهمیت جلوه داده می‌شد و گاهی هزار سال زیست ایرانی در عصر اسلامی مورد هجوم قرار می‌گرفت. این رویکرد نه‌تنها با واقعیت‌های تاریخی همخوانی نداشت، بلکه با نادیده گرفتن تنوع فرهنگی و تاریخی ایران، به گسست اجتماعی



یادداشت

ادامه از صفحه اول
 استاد شهید، شواهد خود را از شکوفایی فرهنگی در دوره‌های بعدی، مانند عصر طلایی اسلام و نقش ایرانیان این ارائه می‌داد.

این ۲ دیدگاه، هرچند در ظاهر متضاد به نظر می‌رسند اما هر کدام به جنبه‌هایی از حقیقت تاریخی اشاره دارند. یکی بر زوال ساختارهای پیشین تأکید می‌کند و دیگری بر ظرفیت ایران برای بازسازی و بازآفرینی در دوره پسین، باید دانست این مواجهه فکری، ما را به تأمل در پیچیدگی‌های تاریخ و تأثیرات چندوجهی تحولات بزرگ دعوت می‌کند.

■ ایران‌اندیشی و همرو فکری زربن کوب و مطهری

نتیجه مناقشه فکری میان عبدالحسین زربن کوب و مر ترضی مطهری، به مثابه «همرو» بود؛ همان گونه که یک میخ داغ در ظرفی سرده، از تعامل میان گرما و سرما به نقطه تعادلی می‌رسد، این دو متفکر نیز از تضارب آرا به دیدگاه‌های متعادل‌تری دست یافتند. زربن کوب در کتاب «دو قرن سکوت»، ورود اسلام به ایران را با نوعی گسست فرهنگی و خاموشی تمدن ایرانی توصیف کرده بود. او معتقد بود این دوره، بویژه در ۲ قرن نخست هجری، با فروپاشی هویت ایرانی و سلطه فرهنگی اعراب همراه بود. این نگاه، ریشه در تحلیل او از شواهد تاریخی مانند انقطاع متون پارسی و تضعیف نهادهای ساسانی داشت اما در بی‌منظاره‌ها و تأملات بعدی، زربن کوب در «کارنامه اسلام» به بازنگری نظرش پرداخت و نقش مثبت ایرانیان در شکوفایی تمدن اسلامی را برجسته کرد. او به تأثیر فرهنگ ایرانی در علوم، فلسفه و ادبیات اسلامی اشاره نمود و نشان داد این نه‌تنها منفعل نبود، بلکه فعالانه در بازآفرینی تمدن اسلامی مشارکت داشت. این تحول فکری، نشانه‌ای از انعطاف زربن کوب در برابر نقدها و تعامل با دیدگاه‌های مقابل بود.

در مقابل، مر ترضی مطهری از ابتدا ایران را به عنوان یک عنصر پویا در تعامل با اسلام می‌دید. او در «خدمات متقابل اسلام و ایران» بر نفی هرگونه تضاد میان هویت ایرانی و اسلامی تأکید و استدلال کرد که اسلام و ایران در یک رابطه هم‌افزا به بازسازی یکدیگر کمک کردند. مطهری معتقد بود ایرانیان با پذیرش اسلام، نه‌تنها هویت خود را از دست ندادند، بلکه آن را در قالب فرهنگ اسلامی غنی‌تر کردند. او به نقش ایرانیان در توسعه فقه، فلسفه اسلامی و حتی شکل‌گیری نهادهای حکومتی مانند دیوان‌سالاری عباسی اشاره داشت. با این حال، در جریان مناظره‌ها، ایران در اندیشه مطهری از تاریخ اسلام موضوعیت یافت و این نگاه را در آثارش عمیق‌تر کرد.

این همرو فکری، نتیجه گفت‌وگویی سازنده بود که هر دو متفکر را از دیدگاه‌های اولیه‌شان به سوی درک جامع‌تری سوق داد. زربن کوب از تأکید صرف بر گسست به سوی‌الذعان، به پیوستگی رسید